

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که به مناسبت این شرایط مسئله برائت و اینها پیش آمد منتهی شد به بحث درباره علم و فحص و یک عده از این مباحث را به این مناسبت حضرات در اینجا مطرح کرده اند. من جمله بحثی را که آیا علم طریقی است یا موضوعی به حساب نفسی. خودش فی نفسه واجب باشد. عرض کردیم مشهور بین علما طریقت است. بعضی ها هم قائل به نفسیت شده اند. و توضیحی را که ما دیروز عرض کردیم انشاء الله واضح باشد انشاء الله احتیاجی به تفصیل بیشتر نباشد. وجه غیر از آن ارتکاز که البته مرحوم استاد اضافه بر این ارتکاز عقلایی بعضی از روایات را هم ذکر کرده اند که معلوم می شود که نظر به عمل است نه نظر به خود علم. یکی دو تا روایت یکی آن روایت هل لا تعلمت حتی تعلم که روایت مسعده بود بد نیست اجمالا سندش بعضی مناقشات دارد. خوب است نسبتا. سابقا گفتیم خوب نیست نه. اما حدیث روایات نیست. روایت واحده است. یکی ما ورد فی مجذور، مجذور یعنی کسی که بدنش آبله ای بوده است آبله داشته است. سار جنب هم فغسلوه گفته اند. این هم السنه مختلف گفته شده است پیش ما هم نقل شده است پیش اهل سنت هم نقل شده است. دارند که عده ای گفتند که بشوییمش و عده ای گفتند که این مریض است قابل غسل چیز نیست. قابل این نیست که غسل کند و بالآخره عده ای گفتند که غسل کند و مرد. پیغمبر فرمودند قتلوه قتلهم الله علی سئلوا علی یمموه. حالا عرض کردم چون متون مختلف دارد در متن ما این آمده است که چرا سؤال نکردند تا تیمم بدهند. اشاره گرفتند به اینکه هدف از سؤال آن تیمم دادن است نه اینکه خود سؤال بنفسه مطلوبیت داشته باشد. عرض کردیم مسئله مسئله عقلایی است مسئله واضحی است شواهدش را دیروز عرض کردیم دیگر نیاز به این قسمت نیست. بعد هم بحثی را مطرح فرمودند حدود چند سطر از راه دیگری وارد شدند برای اینکه این وجوب وجوب نفسی نیست و آن سر قسمت اینکه از راه عقاب ما عرض کردیم کرارا در مباحث اصولی مباحث عقاب را هم مطرح می کنند. خب طبعاً طرح مباحث عقاب و این جور مسائلی که از این قبیل است بیشتر ناظر به جنبه های کلامی مسئله است. این دیدگاه های کلامی است و سعی شده است با دیدگاه کلامی مسئله را حل کنند. آن دیدگاه کلامی اش هم همین است همین که اینجا الان مرحوم استاد بیان فرمودند که فرض کنید آقا تعلم نکرد و یاد نگرفت و خلاف واقع انجام داد. مثلاً یاد نگرفت که نماز باید چگونه باشد و غلط خواند فرض کنید رکوع را دو بار انجام داد. بعد فرمود نمازش غلط است ایشان فرمود یا عقاب بر ترک واقع است فهو الصحیح یا ترک تعلم خب خلاف ارتکاز عقلایی است یا تعدد عقاب هم که آن هم خلاف به اصطلاح بله و الالتزام باستحباب عقابین ابعد لم یقل فیہ احدٌ. کسی قائل به استحباب عقابین نشده

است پس باید بگوییم عقاب مال ترک واقع است. در این سه تا احتمال که عقاب یا مال آن است یا مال آن است یا مال آن است. این التزام را بدهیم که عقاب مال ترک واقع است. خب البته می دانید بحث از عقاب مطرح کردن اصولا مباحث تکلیف و مباحث عقاب و مسائل کلامی را در اصول آوردن کار دقیقی نیست این را ما کرارا عرض کردیم. این مسئله کلامی است اگر فرض کنید ایشان در اصول یا در فقه حتی. چون بحث ممکن است بگوید ما قائل به وجوب تعلّم هستیم اضافه بر اینکه باید نمازش را انجام دهد احکام نماز هم باید یاد بگیرد. حالا اگر قائل شد و این طرف هم ترک تعلم کرد و هم خواهی نخواهی نمازش را غلط خواند. چرا مشکل دارد؟ ملتزم دو تا عقاب شود. چون مشهور قائل هستند طریقت. نه اینکه مشکل دارد. علی ای حال با ترتیب آثار فقهی که در ذهن خودمان هست یا آثار کلامی مراد ما از آثار فقهی مثلا بگوییم اگر ایشان ترک تعلّم کرد نماز هم غلط خواند باید بگوییم با ترک ولو نماز هم درست خواند بگوییم با ترک تعلم فاسق شده است. چون یک واجب را ترک کرده است. یا ترک تعلم کرد و نمازش را غلط خواند. دو تا عقاب. یکی اثر فقهی است یک اثر کلامی است. یک بحث در کلام است یک بحث در فقه. ما با این دو بحث نمی توانیم مسئله را حل کنیم. ممکن است بگوید بله ما ملتزم میشویم فاسق است. مشکلی ندارد که. یا ملتزم شویم به تعدد عقاب. حالا ایشان بگوید لم اقل به احدٌ خب ما هم قائل شویم. مشهور علما قائل به طریقت هستند نه قائل به نفسیت. اما کسی که قائل به نفسیت شد و مخالف با مشهور شد اینجا هم مخالف با تعدد عقاب می شود. علی ای حال ما شاید در بحث دوم یک توضیحی عرض کنیم. اصولا این خودش تفکری است که مثلا مسائلی که در اصول یا حالا حتی اینجا به جهات فقهی اش باشد بحث های عقوبت و عقاب و بحث های تکلیفی را مطرح کنیم. این به نظر ما خیلی فنی نیست. چون آنجا هم ملتزم شود. ان شخص ملتزم شود. علی ای حال این مطلب که ترک تعلّم فی نفسه یعنی تعلّم فی نفسه وجوب ندارد درست است اما همین طور که سابقا عرض کردم محل کلام در مسئله تعلّم آن جایی است که برگردد به مسئله به اصطلاح اینکه عمل ربطی به ان نداشته باشد. مثلا نفهمیده است که دو بار رکوع کند ولو سهوا ولو نسیانا ولو اشتباها این دفعه نمی دانسته است این را یا خیال می کرده است که اگر دو بار رکوع کند بهتر است ثوابش بیشتر است چون دو بار در مقابل خدا خم شده است دو بار احترام کرده است. این که مشکل ندارد. خب این عمل هم باطل بود. ایشان نمی دانست و این عمل باطل بود. اینجا علم تأثیری در عمل ندارد. چه بداند چه نداند ان عمل خودش انجام می گیرد. اما مثل قرائت نه علم تأثیر دارد. این یک نکته. یک نکته دیگر اینکه نمی شود انکار کرد این هم ارتکازی است هم عقلا است هم ارتکازی است که بین متشرعه بوده است اینکه علم فی نفسه کمال است. خود علم فی نفسه کمال است یعنی اینکه انسان احکامش را بداند وظیفه اش را بداند کمالی است. بله این هست و علم در جامعه هم همین طور است. دانستن مثلا علم اجتماع دانستن اقتصاد علم خودش یک کمالی است. حالا می خواهد برنامه های اقتصادی اش در جامعه پیاده شود یا نشود. مثلا بگوید الان جامعه ما

عمل نمی کند اما راه صحیح این است. در اقتصاد این است در جامعه این است در مسائل سیاسی این است. سیاست داخلی و خارجی این است. امروز این است. تربیتی این است. مسائل اداری راه صحیحش این است. این ربطی این هست یعنی اینکه حتی بعید نیست که حتی علم عادی هم با ارتکازات عقلایی بهتر از جهل است. می گویند ۸/ ۴۸...

یکی رفته بود عیادتش کند می گفت من نفهمیدم که حتی اسم است یا حرف است. گفت داری می میری گفت حالا با علم بمیرم بهتر از این است که جاهلا بمیرم. یعنی تا این حد هم در انسان هست این یک واقعیتی است نمی شود انکارش کرد. بله در جامعه و لذا امروز یکی از کارهای بسیار مهم در جوامع بشری امروز این است که سعی می کنند تمام افراد جامعه باسواد باشند. یعنی این مطلبی را که مرحوم مقدس اردبیلی فرموده است اصلش درست است که علم کمال است این جای شک نیست و چون دین اساسی ترین نیاز یعنی اساسی ترین امر در زندگی انسان است چون لو شرف علم بشرف معلوم می شود به قول آقایان در آن تقسیم بندی که دارند. خب شرف علم دین خواهی نخواهی بیشتر خواهد بود به خاطر شرف معلومش. اینها را نمی شود انکار کرد. اینها جای انکار نیست. اینکه امروز در سطح جهانی سعی می کنند با بی سواد مبارزه کنند افتخاریک کشور این می دانند که در آن بیسواد نیست یا آخرین بیسواد دیشب مرد و دیگر تمام شد. بیسواد نداریم بودجه برای اینکار می گذارند اینها وجدانی ما است بله چیزی که هست یک مقدار علم را به عنوان یک استاندارد به قول معروف یک درجه معینی یک حساب معینی در کل جامعه می دانند که باسواد باشد یک مقدار علم را اختصاصی می دانند. فرض کنید مهندسی ساختمان و مهندسی صنعتی و اینها را اختصاصی می دانند یا به اصطلاح ما ها واجب کفایی می دانند. اینها یک مقداریش واجب یعنی واجب حالا یا مثلا رجحان ذاتی دارد مثل همان مقداری که عامه مردم با سواد باشند خواندن و نوشتن مطالب را بفهمند عده ای هم جنبه های وجوب کفایی دارد به اصطلاح ما ها. مهم این است که در جامعه باشد. مهندسین ساختمان، مهندسین راه، مهندسین صنعتی اینها هم در جامعه باشد. این یک امر طبیعی است چیز خاصی نیست که حالا بخواهیم اینجا در کتاب بیاییم منکر شویم. و لذا در این علم هم روشن شد این علمی که کمال انسانی است. اینکه آقای خوبی در امر دوم فرمودند مستحبات و مکروهات و اینها فرق نمی کند. عرض کردم با وجدان ارتکازی ما می گوید من بدانم حتی اسم است یا حرف است بمیرم بهتر است که ندانم. علم این مطلب خودش فضیلتی دارد. علم رابطه انسان را با افراد با طبیعت با تاریخ با کل وجود روشن می کند. زمینه ساز تصمیم گیری و برنامه ریزی های بعدی خواهد شد. خودش فی نفسه یک نوع کمال برای انسان است. و طبیعتا اگر علم را ما کمال بدانیم علم دین طبیعتا بهترین و بالاترین درجه کمال است چون معلومش بالاترین معلوم است. ما اگر یاد بگیریم که خانه را چطور بسازیم این اتاق اینجا باشد یا آنجا باشد خب طبعاً نسبت به مسئله دین که یک عرض بسیار عریضی تمام ادراکات ما را می گیرد قطعاً این شرف علم به خاطر شرف معلومش بالاتر از بقیه علوم

است. این هست در رتبه بندی ای که برای علوم دارند این را به لحاظ رتبه بالاتر می دانند. پس اصل این مطلب که علم کمال است این جای بحث نیست. بله علم وقتی می رسد به مسئله ای مثل فقه، مثل عقاید، خود علمش مطرح است. در فقه به خاطر عمل اما اینکه انسان وظیفه اش را بداند و آشنا باشد مخصوصا که خواهد آمد در آن جاهایی که عاداتا محل ابتلاش است این یک مسئله عقلایی است. کمال بودن علم یک امر عقلایی است. و عرض کردیم هم عقلا و هم شاید از شواهد روایی استفاده شود که در بعضی از مراتب علم چه اجتهادی باشد چه تقلیدی باشد هر دو کمال است. حتی اگر تقلیدی هم باشد. لازم نیست که علم حتما اجتهادی البته چون علم به معنای وضوح و انکشاف واقعه کلی مشککه است که درجات دارد. آن که واقعا علم است آن است که زائل نشود. آن علم اجتهادی زائل نمی شود. علم تقلیدی زائل می شود. درست است من می دانم وظیفه ام این است. چرا چون آقای مجتهد گفت. ایشان رأی اش عوض شد وظیفه من هم عوض می شود. ایشان فوت کرد یکی دیگر آمد وظیفه من عوض می شود. این خیلی علم علم نیست. این که عوض می شود. اصطلاحا آنکه جنبه علم پیدا می کند چیزی است که تبدیل نشود عوض نشود ثابت و راسخ باشد. آن ادراک واضح و روشنی که جنبه وضوح و رسوخ دارد. هم وضوح داشته باشد هم رسوخ داشته باشد. و لذا اگر در جایی مسئله مهم مطرح بود مثل مسئله به قول آقایان ولایت فقیه یا ولایت فقیه در قضاوت، علم شیئا من قضائنا، یعلم شیئا من قضائنا آنجا باید بزنیم به علم واضح قدر متیقن نه هر علمی که ولو تقلید هم باشد. مثل صاحب جواهر که قائل به تقلید هم هستند البته. به مرحوم محقق قمی هم نسبت داده شده است که اینها قائل هستند که مقلد هم می تواند قاضی شود یا ولی فقیه شود ولی شود فقیه که نیست. چون مهم این است که وظیفه را درست انجام دهد.

سؤال: این تقلید در علوم نظری علم می آورد

پاسخ: در علوم نظری اصلا تقلید را قبول نمی کنند. در علوم طبیعی مثلا بگویند این قانون جاذبه ثابت است مثلا چون فلان دانشمند گفت. قبول نمی کنند. خودش باید به دست بیاورد. اصلا علم حاصل نمی شود. چون این نکته علم به این معنا است. موارد و حساباتش فرق می کند. جهاتش فرق می کند. ما از زاویه علوم دینی داریم نگاه می کنیم و فقه. از این زاویه اینطور است. این است که دیدم یک نفری مثلا نوشته است مهم این است که انسان مقلد باشد اما ولایت بر او ثابت شود بتواند وظیفه دینی خود را درست در جامعه پیاده کند. من کرارا عرض کردم دیدم متأسفانه عده ای به اسم علما و فضلا فرق بین ولایت فقه و ولایت فقیه نگذاشته اند. و خیال می کردند ولایت فقیه همین است که اینها دارند می گویند. اشتباه می کنند. این که فقه را پیاده کنیم ولو تقلید این ولایت فقه است نه ولایت فقیه. این هم سنی ها قائل هستند. آنها می گویند که وظیفه حاکم این است که آن وظیفه الهی را ولو با سؤال از مجتهدین پیاده کند. مسئله ولایت فقیه این است که نه فقط باید فقه پیاده شود. متصدی باید فقیه باشد. متأسفانه دیدم عده ای به اسم علما و فضلا و آیت الله و دیگران چیزهایی

.....

نوشته اند متأسفانه فرق بین این دو را نگذاشته اند یعنی از بحث به طور کلی خارج شده اند. نفهمیده اند که بحثی که ولایت فقیه است غیر از ولایت فقه است. در ولایت فقه بحث این است که خداوند متعال احکام را بیان کرده است. جامعه اسلامی باید انجام دهد. یک نفری که قدرت دارد مدیر است مدبر است توانایی دارد آدم صالحی است آدم فاسقی نیست با جاهایی که بلد نیست با مراجعه به علما با استشاره به علما احکام الهی را پیاده کند. این اسمش ولایت فقه است. این همان تصور عمومی است که در فلسفه قبلی هم در فلسفه عملی در عقل عملی به عنوان سیاست مطرح بود. همین آرای اهل مدینه فاضله فارابی که می گوید. علمای دیگر هم هستند. فارابی می گوید که شرط اول حاکم این است که فیلسوف باشد. این مراد این است که آن حکم عقلی در جامعه پیاده شود. شیخ الرئیس هم می گوید که باید عالم باشد آن امام و عالم و مدیر و مدبر. اگر دو تا شدند یکی تدبیرش بهتر است یکی علمش بهتر است. می گوید آن مدیر و مدبر بشود متولی امور او شود حاکم جامعه. لکن با او که علمش بهتر است استشاره کند. مشورت کند. این بحث سر این است. یعنی بحث اساسا سر این قسمت است. اینها همه شان بر می گردند به ولایت فقه یا ولایت فکری اندیشه. اندیشه باید در جامعه پیاده شود اندیشه صحیح. حق عدالت باید در جامعه پیاده شود. حالا شخص می خواهد فقط در شخص مهم این است که توانایی داشته باشد مدیر باشد سیاستمدار باشد لکن از اصول و ضوابط خارج نشود. از قواعد خارج نشود. نه اینکه از قواعد خارج شود. بتواند خوب بهقول معروف جفت و جور کند. هم مسائل عدالت اجتماعی هم پیشرفت های سیاسی اجتماعی فرهنگی علمی الی آخر با حفظ مراعات ضوابط اصول توانایی داشته باشد. اینها این مجموعه تماما ولایت فقه است نه ولایت فقیه. ولایت فقیه آن است که مدعی است غیر از این مجموعه که شخص فقیه باید متصدی باشد. اصلا فقیه این نکته فنی کار این است. حتی اگر فرض کردیم مدیریت فقیه کم است استعانه پیدا کند به مدیران. حتما باید استعانه. فرض کنید مدیران فرهنگی، مدیران نظامی مدیران اجتماعی مدیران اقتصاد باید با مشاوران و مدیران اقتصادی رابطه پیدا کند لکن متصدی باید فقیه باشد. طرح ولایت فقیه در حقیقت این است. نه اینکه طرح ولایت فقه. این دو تا با هم دیگر متأسفانه درکلمات حالا به قول خودشان بزرگان حالا اسم نمی برم. این دو تا مفهوم است باید اشتباه نشود. بهرحال آنچه که ما داریم اینکه ایشان می فرمایند راجع به علم این مطلبی را مرحوم آقای اردبیلی عده ای گفته اند درست است اجمالا که علم کمال است. همین الآن علوم ابتدایی را یاد گرفتن و نوشتن در اکثر جوامع بشری اصلا حالا یا به صورت جزء آموزش پرورش است یا به صورت سازمان های جدا. مثلا سازمان مبارزه با بیسوادی. خب این هست در کشور عربی هم هست در ایران هم هست جای دیگر هم هست و عده ای از کشورها این را افتخار خودشان می دانند که یک بیسواد ندارند یا یک بیسواد در سن نود سالگی مرد دیگر تمام شد دیگر در کل جامعه بیسواد نیست. پس این اشتباه نشود ما علم را کمال می دانیم و آن کمال واقعی آن علمی است متزلزل نشود. اگر من یک مطلبی بگویم به خاطر مجتهدم بعد عوض کنم این

علم نیست. بحثی که الآن اینجا مطرح هست این است که آیا ما در مباحث مثلا خصوص فقه در می آوریم که غیر از اعمال یک تکلیف دیگری هم به معنای تعلّم داریم انصافا این ثابت نیست و روشن نیست. و یک مقداریش هم به این بر می گردد که اصولا طرف بحث ما دین است. طبیعت ادیان در طول تاریخ مخصوصا دین اسلام که روی حسابهای خاص خودش همیشه یک انتشاری در جامعه و در مردم و در همه طبقات دارد. بیسواد باسواد، پیر، جوان، مرد زن، دهاتی، شهری، مهندس همه. طبیعتا یک انسان مسلمان در یک جامعه اسلامی خودش عمل می کند یک انسان مسیحی در یک جامعه مسیحی خودش عمل میکند. اصلا طبیعت دین این است. دین مثل دانشگاه اصطلاحی نیست. دانشگاه قدر محدودی دارد فرض کنید شصت نفر دارد یک درجه محدودی دارند یک امتحانی باید بدهند سر کلاس. کسی آن کار را نکند نمی تواند برود. اما دین در تمام جامعه در تمام طبقاتش جاری است. لذا خواهی نخواهی ما در جوامع خودمان یک مقدار زیادی را بدون اینکه افراد بفهمند اعمالشان را انجام می دهند. نماز می خوانند روزه می گیرند همین کارهایی که دارند فرض کنید در جوامع شیعه خمسه شان را می دهند در جوامع اهل سنت زکات می دهند آنها که زکات دارند زکات می دهند. کارهایی که انجام میدهند و متعارف است انجام می دهند. این بحث سر این است. این قسمت است. یعنی آن که متعارف است غالبا می گوئیم نه اضافه بر این هم باید برود یاد بگیرد که مثلا این نماز این طور است ارکانش این است. ظاهرا این دلیلی برایش نباشد. این بحث را اگر اینطور بگیریم ظاهرا این دلیلی برایش نیست. اما اینکه علم کمال است نه فقط علم دین همه علوم کمال است. مگر اینکه علوم شیطنت و آدم کشی و اینها که کمال نیست ضد کمال است. علم برای انسان طبیعتا به اصطلاح یک نوع کمال حساب می شود آن بحثی که هست این است که در مباحث وقتی در کتاب می آید یک جلوه ای می کند اما آن بحث را باید در واقع خودش بحث کند واقع اجتماعی اش در اکثر مردم یعنی مردم متدین. آنهایی که دین ندارند هیچی. آنها غالبا نماز می خوانند ممکن است که نفهمد ارکان چیست غیر ارکان چیست. پدرش نماز می خواند او هم خوانده است. یعنی تطبیع دین چون در جامعه می آید و در تمام طبقات، از کوچک تا بزرگ، باسواد بیسواد، زن مرد طبیعتش این است. بحث هست که غیر از این مقدار یعنی این غیر از این مقدار که عمل می کند اضافه بر او باید مثلا احکام نماز هم یاد بگیرد و این خودش انجام می دهد. این انصافا دلیل ندارد که یعنی یادگیری احکام بیشتر روی عمل است. به استثنای یک مواردی که حالا عمل بر او متوقف است خوب عمل است و خوب هم هست که انسان یاد بگیرد مستحبات هم یاد بگیرد مکروهات هم یاد بگیرد اما آن در نماز می خواند الآن می دانید شما عامه شیعه بعد از نماز مثلا سه بار تکبیر می گویند الله اکبر می گویند. خب شاید مثلا خیال می کنند عوام که این جزء نماز است اما این اصلا نماز نیست این تعقیبات است. اولین تعقیبی است که ما عادتا بعد از نماز است ربطی به نماز ندارد. نه استجابا نه دیگر. لکن از بس چسبیده به نماز ما خیال می کنیم که این واجب است. تصور عمومی این است. یا حداقل چون واجب نیست خیال

میکنیم که مثل قنوت است مثلاً. یکی از اجزای مستحب نماز است. جزء تعقیبات است. یکی از تعقیبات نماز این است که سه مرتبه تکبیر می گویند.

سؤال:

پاسخ: بله لذا می گویند که وقتی بخواهد سجده سهو کند سه تا تکبیر را نگوید. این اصلاً تعقیب است. جزء مستحب هم نیست.

بحث سر این است که حالا این چیست این کار را انجام می دهد. بگوییم این کافی نیست باید این را بداند که این تعقیب است این واجب است این مستحب است معلوم نیست این دلیلی برایش داشته باشیم. فرض کنید سجده سهو یا رکعت احتیاطی می خواند به او گفته اند که سه تا تکبیر نگو قبل از سه تا تکبیر سجده سهو یا رکعت احتیاطی بخوان. چون مثلاً سجده سهو ممکن است متصل نباشد اما رکعت احتیاط متصل است به نماز. آن سه تا تکبیر را نباید بگوید. می خواستی نماز احتیاط بخوانی بدون آن سه تا تکبیر خوب عمل هم می کند اما وجهش را نمی داند. شاید خیلی از طلبه ها هم وجهش را نمی دانستند که یکی از تعقیبات نماز است. بگوییم اگر کسی این را ندانست این می شود فاسق. این التزام به این مطلب خیلی مشکل است. چون این در سیر عقلا نیست. شما فرض کنید کسی می رود اداره کار می کند شاید دقیق هم نداند نظام اداری. آیین نامه دارد هر اداره ای. از صبح می رود اداره از صبح می رود محل کارش اما آیین نامه اش را هم نمی داند. بگوییم این نه تو آدم درستی نیستی آیین نامه را هم باید بدانی خوب دارد انجام می دهد یک کار معینی است دارد انجام می دهد. فکر نمی کنم چون سیر عقلایی موافق با این قصه نیست یعنی آن فهم عقلایی سیر عقلایی از نصوص هم یک چیز خاصی در این جهت در نمی آوریم. عرض کنم که بعد مرحوم استاد یک اشکالی کرده اند در وجوب طریقی، «فیما إذا کان الواجب مشروطاً بشرط غیر حاصل کالموقت قبل وقته»، دیگر چون این بحث یعنی به فروع مختلفش در مباحث سابق در جلد اول به قول آقایان مطرح شده است این خیلی کارگشا نیست اینجا. اولاً مرحوم استاد در مثل موقت قائلند که وجوب فعلی نیست باید دخول وقت پیدا کنیم که این مطلب را قبول نکردیم. ایشان وفاقاً للنائینی. ثانیاً این بحث را یعنی علم جزء مقدمات علمی است شبیه این در طهارت هم هست همانا مقدمات وجودی اند مثلاً کسی الآن طهارت دارد قبل از وقت است آیا می تواند طهارت را نقض کند در وقت هم می شود آب نیست وضو بگیرد. حالا این بحث کردم و توضیحاتش را هم عرض کردیم ما ضابطه ای در اینجا نداریم. مفصل در جلد اول متعرض شدیم و مرحوم نائینی فروعی دارد. ضابطه خاصی نداریم نمی توانیم انصافاً اینکه گفته شده است در کلمات اینها هیچ ضابطه خاص عقلایی نداریم. این باید با رجوع به موردی حساب کنیم از ادله در بیاوریم. به طور طبیعی مقدمات علمی غیر از مقدمات وجودی اند. فرق می

کند. علم تأثیر ندارد شما ممکن است یک عملی را الآن می خواهید بروید سفر باید ده روز بعد یک عملی انجام دهید در آن جایی که می خواهید بروید هیچ وسیله ارتباطی ندارید تلفنی نامه ای چیزی نیست. خب اینجا باید شما وظیفه تان را از الآن یاد بگیرید. مقدمات وجودی حتی مقدمات، این مقدمات علمی است، حتی مقدمات وجودی هم دخلی ندارد. به زمان دخلی ندارد. چون این حکم عقل است حکم عقل در زمان تأثیرگذار نیست. این حکم عقل است که شما باید در آن کار را الآن برنامه ریزی می کنند برای یک طرح برای یک پروژه برای یک ساختمان عادی یک چیزهایی که مال دو سال بعد است الآن تهیه می کنند چون آن وقت پیدا نمی شود. این نمی آید حساب کند بگوید الآن که به این مرحله رسیدیم فرض کنید مثلا ضد زنگ آهن سقف مثلا. بگوییم تا یکسال دیگر به این می رسیم اما یقین دارد که این ضد زنگ الآن هست سر یکسال نیست. سرشش ماه هم نیست. خب این عقل می گوید که باید تهیه کنیم. نمی خواهد که زمان را حساب کنیم دخول موقت و عدم دخول موقت و این ها یک نکات خاص خودش است اینها این طور نیست که بخواهیم با این بحث و بله ما عرض کردیم ما اگر در مباحث قانونی بین خطاب و ملاک فرق گذاشتیم این اثر دارد. اگر فرق نگذاشتیم خب نکته اش فرق می کند. یعنی آنچه که می تواند قانونیت پیدا کند و جنبه اصولی پیدا کند همین مثالی که عرض کردم می داند که صبح خوابش میبرد گفتند یک ساعتی بگذارد زنگی بزند خب حالا که موبایل است چون برای نماز صبح بیدارش کن. این خودش یک محل کلام است. این به این حل نمی شود خب معلوم است قبل از وقت آن شرطش تکلیفش به وقت است خطاب نیامده است خطاب که هست خطاب اما اینکه الآن باید انجام بدهد زمان انجامش این است مرحله امتثال این است هنوز نرسیده است. بله اگر معتقد شدیم که ما اصولا در خیلی از جاها تفکیک بین ملاک و خطاب قائل می شویم. می گوییم ملاک است درست است که خطاب نیست لکن ملاک برقرار است. تفسیر مرحوم نائینی که خطاب لا اقل اگر خطاب هم قائل نشویم ملاک قائل هستیم. پس ملاک اقتضای این می کند که ما چون این ملاک اینکه در این وقت باید نماز خوانده شود بین طلوعین این ملاک قائم قبل از طلوع و بعد از طلوع هم هست. ما که می گوییم در خطاب هم تأثیرگذار نیست. اما بهر حال ملاک هست و ما به خاطر ملاک ساعتی چیزی بگذاریم که ما را بیدار کند. عرض کردیم ما در محل خودش اینجا مفصل در آن جلد اول مرحوم نائینی فروع و فروض و صور و اینجا مرحوم استاد فروعی فرمودند اینها را با قاعده نمی شود درست کرد اینها طبق قاعده نیست اینها مواردی است که باید حساب کنیم. به طور طبیعی مقدمات علمیه زمان در آن تأثیرگذار نیست که شما علم دارید و می دانید باید این کار درست انجام گیرد بدون علم نمی شود این فرق نمی کند باید الآن باشد قبل از دخول وقت باشد بعد از دخول وقت باشد هیچ فرقی نمی کند مثلا ده روز قبلش بیست روز قبلش می دانید شما می خواهید بروید یک مأموریت در خارج اینکه آنجا باید چه کار انجام دهید دقیقا واضح نیست مگر اینکه در این دفترچه و این دفترچه هم الآن در اختیاران است فردا می روید سفر و در اختیاران نیست خب باید یاد

بگیرید. عقل حکم می کند. این احتیاجی به این حرفها و این نکات ندارد. لذا ما این بحث را دیگر نمی خوانیم چون به نظر ما خیلی تأثیر ندارد. «الجهة الثالثة: هل يختص وجوب التعلّم»، عرض کردیم که این بحث در کتب فقهی هم مثل عروه آمده است آیا وجوب تعلم به جایی است که «بما إذا علم المكلف تفصيلاً أو إجمالاً أو اطمأن»، مرحوم استاد آن مطلبی را که ما گفتیم نگفتند هی گاه گاهی می آورند. عرض کردیم یا علم باشد یا علم عرفی باشد یا اطمینان. این خلاصه اش را گفتیم. بما لا يعلم حکمه مثلاً گفته اند آیا وجوب تعلم چون طریقی است باید بداند مثلاً می داند که این مبتلا می شود به شک چون می داند ایشان باید برود شک بیاورد اما اگر نمی داند لازم نیست. «أو يجب بمجرد احتمال الابتلاء؟»، مجرد ابتلا کافی است. «المشهور بينهم بل المتسالم عليه هو الثاني»، که احتمال ابتلاء کافی است. «وَرَبَّمَا يُقَالُ بِالْأَوَّلِ»، که نه احتمال کافی نیست علم باید باشد. «تَمَسَّكَ بِاسْتِصْحَابِ عَدَمِ الْإِبْتِلَاءِ، وَبَعْدَ إِحْرَازِ عَدَمِ الْإِبْتِلَاءِ وَلَوْ بِالتَّعْبُدِ»، مراد ایشان از بالتعبد یعنی استصحاب. کلمه تعبّد یعنی استصحاب. لا يجب التعلّم. خب می گوید الآن که من مبتلا نیستم الآن که من نماز نخواندم من مبتلای به شک بین دو سه که نیستم. سه و چهار که نیستم. احتمال بدهد که اگر نماز خواندم آخر نماز شک کنم. اصل عدم ابتلا است. این راجع به استصحاب. البته این استصحاب ها را ما خیلی بحث نمی کنیم حالا به خاطر بعضی از نکاتش. «وردّ هذا الاستصحاب بوجهين»، علی ای حال این البته ایشان نوشته اند وجهین خودشان هم قبول نکرده اند پس با اشکال سوم ایشان سه تا می شود. در صفحه آینده می گوید «هذا، ولكن التحقيق أنّ الاستصحاب غير جارٍ»، با این وجهی که خودشان ذکر می فرمایند می شود سه تا. «الأول: أنّ أدلة الاستصحاب لا تشمل المقام، بدعوى أنّها»، این البته من می گویم گاهی اوقات مطلب را می خوانم به خاطر نکات دیگری. این وجه اول خلاصه اش این است که استصحاب در اینجا به اصطلاح آقایان استصحاب استقبالی است. این جاری نمی شود. چون الآن می گوید من ابتلا ندارم نمی دانم بعد که می خواهم نماز بخوانم ابتلا می آید یا خیر. احتمال می دهم که نیاید. استصحاب عدم ابتلا جاری می کنیم. این مال استقبال است. این خلاصه وجه اول. ادله الاستصحاب لا تشمل المقام. این ادله الاستصحاب لا تشمل المقام این نکته اش یک نکته عامی است. نه اینکه خصوص ما نحن فیه. یک نکته ای است به نام استصحاب استقبالی. عده ای گفته اند ادله استصحاب مال ماضی است. یعنی شما یک یقینی سابق داشتید الآن شک دارید. این طوری فرض کنید. نه یقینتان سابق بود الآن شکتان آمد. نه ولو در این زمان یقین دارید که دو ساعت قبل مثلاً پاک بودید الآن شک دارید حالا دو تا یقین و شک در یک زمان هستند. اما اگر الآن یقین دارید به طهارت نمی دانید که دو ساعت دیگر این طهارت میماند. استصحاب طهارت تا دو ساعت دیگر نمی شود کرد. دلیل این آقایان هم انصراف. یک کلمه. ادله استصحاب مستقبل را نمی گیرد. اینکه ایشان فرموده است لا تشمل المقام بدعوى انها لا تشمل الا الامور الماضية. نمی دانم حالا شاید مقرب خوب نوشته است. این نکته فنی اش این است. مثلاً من كان على يقين فاصابه

شک. لا تتقض الیقین بالشک. دقت می کنید. می گویند اینها تمام می خورد به موردی که امر سابق بوده است و الآن شک است. شک در بقای آن است الآن. اما اینکه الآن یقین باشد شک در استقبال باشد ادله استصحاب این را نمی گیرد. اصلاً انصراف دارد ادله استصحاب و این مبنا نقل شده است از مرحوم صاحب جواهر. خب این هم موارد دارد مثل اینکه شما الآن رسیدید امام جماعت در رکوع است شک می کنید سر از رکوع بر میدارد یا خیر. استصحاب می کنیم بقاء رکوع را تکبیر می گوئیم می رویم در نماز. شک می کنیم به این مناسبت و امثال اینها از صاحب جواهر الآن در ذهنم این طور است آن وقت گذشت زمان آلازم هم که گاهی پیدا می شود فراموش نشده باشد و نکته اش هم یک کلمه است. انصراف. ادله استصحاب از استصحاب استقبالی انصراف دارد. شامل استصحاب استقبالی نمی شود. مثال معروفش هم مرحوم استاد در بحث تیمم به دار مثلاً الآن آب ندارد الآن یا مثلاً احتمال می دهد بعد پیدا شود خب استصحاب عدم وجدان ماء. چون آقای ... دارد فلم تجدوا ماءً. الآن لا یجب. نسبت به استقبال هم لم تجدوا نسبت به استقبال هم استصحاب جاری می کند. یا الآن بیحال است نمی تواند شک می کند مثلاً دو ساعت دیگر حالش خوب می شود یا خیر ایشان می فرماید استصحاب کند همان وجود مرض و مانع از وضو و تیمم کند. لکن مشهور بیشتر به این است که باید صبر کند تا آخر وقت. شک دارد مگر یقین داشته باشد. شک دارد صبر کند تا آخر وقت اصطلاحاً آنجا در تیمم بدار به ان می گویند یعنی مبادره. بدار مصدر دوم باب مفاعله است. لا یبادرالی التیمم. صبر کند تا آخر وقت. این من گفتم توضیح میدهم برای این. این هم خب بحثی است انشاء الله این بحث در استصحاب می آید شاید نیاید ما الآن عرض می کنیم مرحوم استاد و مرحوم نائینی و مشهور علمای ما الآن این استصحاب را جاری می دانند خلافاً لصاحب الجواهر یعنی به عبارت اخری در باب استصحاب مهم این نیست که من زمان خودم را حساب نم. مثلاً بگویم این حادث یا حادث یا این مطلب قبلاً بوده است یقیناً الآن شک دارم بکشم تا الآن. مثلاً در باب استصحاب زمان به این معنا نخواهیده است این نکته فنی اش این است. آقای خوئی شرح داده اند تقدم زمان متیقن علی زمان

اصلاً در استصحاب در حقیقت اگر من دیگر نمی خواهم عبارت آقای خوئی را بخوانم بعد مناقشه کنم خود آقایان مراجعه کنند. اصولاً در استصحاب اینکه شک سابق و یقین لاحق اینکه آمده است این یک نوع مجرد تعبیر است. در استصحاب عنوان سابق عنوان ماضی اینها نخواهیده است زمان در این نخواهیده است در استصحاب. خوب دقت کنید در استصحاب حقیقتش چیست عرض کردم معانی مختلفی دارد آن که الآن محل کلام ما است اگر یقینی باشد و شکی باشد و این شک در استمرار آن متیقن باشد نه کاری به زمان نیست. ما آن یقین را توسعه می دهیم شامل زمان شک هم بشود. شامل شک هم بشود. لذا حقیقت استصحاب توسعه الیقین بقاء. حقیقت استصحاب این است. شما یک یقین دارید طبعاً یقین به حدوث. یک شک در بقاء دارید کار به زمان ندارد ماضی و حال و استقبال ندارد. این یقین را

توسعه می دهید به زمان شک. آن وقت بنایشان به این است اگر آن یقین جوری باشد که بعد از شک باشد یعنی مشکوک به لحاظ چیز بعد باشد آن یقین توسعه پیدا نمی کند. مثلاً شما الآن یقین دارید در لغت عرب من باب مثال می خواهم بگویم این لفظ به این معنا است شک دارید صد سال قبل هم بوده است یا خیر استصحاب کنید. این را اسمش را گذاشتند استصحاب قهقرایی یا عکس استصحاب موجود. استصحاب مغلوب. عکسش. یعنی شما از یقین بروید به شک. به شک قبلش. پس باید یقین برگردید به شکی که بعدش است. نکته اش این است حالا ممکن است یقین شما متعلق به یک امری که دیروز بوده است شک شما فردا است. یکیش ماضی و یکی استقبال است. آن متعارف استصحاب یقین دیروز بوده است شک الآن است. این متعارف استصحاب. اما یقینتان دیروز بوده است مشکوکتان فردا است. این هم استصحاب است. یقینتان الآن است مشکوکتان فردا است. این هم استصحاب است. یقینتان فردا است مشکوکتان پس فردا است. روشن شد؟ نکته فنی استصحاب، زمان سابق و لاحق نیست. نکته فنی استصحاب این است که ما یک نوع توسعه یقین داریم. اگر جایی یقین به حدوث شد و شک در بقاء. آنجا

سؤال:

پاسخ: خب نه آن را قبول نکردند چون سیره عقلایی موافقش است. آن هم هست چه فرقی می کند؟ آن هم هست بله اما قبول نشده است. پس خب در لغت قبول کردند در غیرش قبول نکردند. عرض کنم که این روشن شد مثلاً شما الآن با طهارت هستید اما شما سه ساعت قبل نماز خواندید شک میکنید نمازتان، حالا غیر از مسئله وقت. وقت در ظهر مثلاً. اول ظهر گذشته است ساعت دو بعد از ظهر است الآن با وضو هستید. شک می کنید اول وقت من نماز خواندم با وضو بودم آن استصحاب جاری نمی شود. مادام در وقتید باید اعاده کنید. روشن شد؟ حالا من دو ساعت از ظهر گذشته است یقین به طهارت دارم الآن نگاه میکنم به حال خودم وضو دارم قطعاً. اما نمی دانم دو ساعت قبل که وقت داخل شد وضو داشتم دیدم نماز را هم خوانده ام. می شود با استصحاب الآن بگوییم آن نماز درست است؟ این اصطلاحاً استصحاب قهقرایی است. یا استصحاب القهقرا یا به فارسی الاستصحاب القهقرایی. پس بنابراین من این نکته را توضیح دادم چون یک بحثی است در استصحاب ممکن است بگوییم خدایی نکرده به این زودی هانرسیم آن که در باب استصحاب است حقیقتش این است. دقت می کنید. متعارف این است آن هم نکته ای دارد انشائی الله در وقت خودش. متعارف این است یقین من سابق است شک الآن است. متعارف این است درست شد؟ اما نکته این نیست. نکته استصحاب روشن شد؟ حالا غیر از ترتیب اثر نکته استصحاب این است که یقینی باشد و شکی باشد ما با استصحاب یقین را توسعه بدهیم. این توسعه در قبلش هم می شود تصویر کرد در بعدش هم می شود تصویر کرد. در قبلش تصویر نکرده اند در بعدش قبول کرده اند. پس این صوری دارد متعارف استصحاب دو ساعت قبل طاهر

.....

بوده است حالا شک دارد طهارت است یا خیر استصحاب. این متعارف است. دو ساعت قبل طاهر بوده است شک دارد مثلاً می خواهد برود فلان ساختمان فلان جا برود مثلاً مسجد برود نذر هم کرده است باطهارت باشد شک می کند دو ساعت دیگر یک ساعت دیگر این طهارت است یا خیر خب می گویند که چه اشکال دارد؟ یک چیزی سابق است یک چیزی لاحق. زمان را در آن حذف کنید. عنصر زمان را حذف کنید. پس گاهی آن متیقن سابق است و مشکوکتان آینده است. فردا است. دو ساعت بعد است. این هم می گویند که استصحاب جاری می شود. عمده شما در استصحاب نکته فنی تان عرض کردم این خیلی دقت کنید چون خیلی آثار دارد در وقت خودش توضیح می دهیم. نکته فنی این تعبیر را آقایان ندارند آقایان گرفته اند یقین سابق. نکته فنی توسعه یقین حدوثاً و بقاءً یقین بالحدوث آن یقین بالحدوث را توسعه می دهد در بقاء. پس غیر از این استصحاب متعارف صوری هم دارد. دو ساعت قبل پاک بوده است یک اثر مال دو ساعت بعد است استصحاب می شود جاری کنیم. الآن پاک است دو ساعت بعد اثر دارد. استصحاب مشکوک است. فردا مثلاً یقین دارد که فلان کار می شود اما اثر مال پس فردا است. می گویند آنجا هم می شود. البته صاحب جواهر می گوید هر جا استقبالی می آید مشکوک است می گوید فکر نمی کنم انصراف دارد ادله حرفش هم اجمالاً بد نیست شاید انصراف بدوی باشد می گوید استصحاب آنجا را نمی گیرد. مال آینده را نمی گیرد. روشن شد اختلاف کجاست؟ پس صحبت سر این قسمت است. این راجع به این مطلب. پس یک اشکال آقای خویی هم همین را می فرماید می گوید الآن من مریضم نمی توانم استعمال آب کنم. احتمال می دهم دو ساعت دیگر خوب شوم احتمال هم می دهم که نشوم. می گوید استصحاب می کنم. الآن اب ندارم احتمال می دهم دو ساعت دیگر پیدا کنم استصحاب عدم وجدان ماء می کنم. فلم تجدوا ماءً. روشن شد؟ مشهور این است استصحاب جاری نکرده است نه بخاطر انصراف به خاطر نکته دیگری که حالا آخر بحث می گوئیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين